

## شرح زیارت آل یاسین

شیخ اسماعیل اوجی شیرازی

• جلسه دوم \_ ۲ ماه رمضان ۱۴۴۶

\_ معانی سلام

\_ هدف تمام مصیبت‌ها و شهادت اهل بیت علیهم السلام: به دنیا نیامدن امام عصر علیه السلام

\_ اهمیت سلام به امام عصر علیه السلام در تمام حالات و لحظات شبانه‌روز

\_ یس و آل یاسین در قرآن

\_ اختلاف قرائت در قرآن

\_ معنای نزول اهل بیت علیهم السلام

\_ معنای سه عبارت: آل رسول الله، اهل بیت رسول الله، عترت رسول الله

\_ حرمت سادات

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نورَ قلوبنا بشُعبانِ انوار المحبّة العلويّه و جعلنا من المتمسّكين بالولاية المرتضويّه الذي فرضَ اللهُ مودتَهُ على العربيّة والعجميّة ثم الصلاة والسلام على مُبلّغ الرّسالات الالهيه سيّدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و آله القرشيّ سيّما اولّهم مولانا اميرالمومنين و آخرهم بقية الله في الارضين و لعنةُ الله على اعدائهم اجمعين.

اللهم كن لوليّك الحجة بن الحسن، صلواتك عليه و على آباءه، في هذه الساعه و في كلّ ساعه، وليّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عينا حتى تُسكنه ارضك طوعاً و تمتّعه فيها طويلاً.

يا صاحب الزمان!

ای ماهِ ماهِ روزه، کجایی ابالغریب؟

سیدی! اَبْرَضَوَى اَوْ غَيْرَهَا اُمّ ذِي طُوّی، عَزِيزٌ عَلَیَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى

ای ماهِ ماهِ روزه، کجایی ابالغریب؟ / کی می شود که رخ بنمایی، ابالغریب

روی زبانِ روزه ما دم به دم دعاست / تا بشنویم از تو صدایی، ابالغریب

اصلا خودت برای ظهورت دعا نما / دیگر بس است داغ جدایی، ابالغریب

ای منتقم بیا که رُباب است منتظر / بر زخم قلب او تو دوی، ابالغریب

وقتی که دید رأس گلش را به روی نی / دیگر نخورد آب و غذایی، ابالغریب

أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ

یابن الحسن! یابن الحسن!

«سَلَامٌ عَلَی آلِ یَاسِینِ»

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ الَّذِی لَمْ یُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ اَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله

علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

عرض شد در شب گذشته که وقتی پیغمبر اکرم آمدند، خداوند متعال چنین دستور داد که بگو به مومنین: «إِذَا جَاءَكَ

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» وقتی که مومنین با تو تلاقی کردند، «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.» (انعام/۵۴)

و این شد تحیت مسلمانها، که وقتی که با یکدیگر ملاقات می کنیم، سلام می کنیم.

به این مناسبت که زیارت شریف آل یاسین با این عبارت آغاز می شود که: سَلَامٌ عَلَی آلِ یَاسِینِ، معنای سلام را باید

بدانیم. معنای سلام چند چیز است.

• اولین معنای سلام این است که من برای شما دعا می کنم. یعنی سلام، دعاست.

از خدا می‌خواهم که تنت به ناز طیبیان، نیازمند مباد. دعا می‌کنم که جمیع آفات و بلیات و تمام مشکلات دنیوی و تمام مصائب اخروی، از تو دور باشد.

سوالی که مد نظر می‌آید این است که مگر می‌شود کسی در زمانه‌ای و دنیایی زندگی کند که هیچ مشکلی نداشته باشد؟ خیلی دقت کنید رفقا. مسئله به شدت مهم است. از مو باریک‌تر است. امام سجاد علیه السلام فرمودند: چیزی را نخواهید که خلق نشده است.

گفتند یابن رسول الله، چیزی که خلق نشده، اصلاً ما از کجا بدانیم چیست که بخواهیم آن را از خدا طلب کنیم؟ حضرت فرمودند: «خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ.» راحتی در دنیا خلق نشده است. راحتی برای بهشت و برای اهل بهشت خلق شده است.

لذا فرمودند: دنیا «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ، وَ بِالْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ» است. دنیا پیچیده شده در بلاهاست.

خب من چگونه دعایی کنم که اصلاً وصول به آن معنا ندارد و امکان ندارد؟ وقتی که می‌گویم سلامٌ علیکم، یعنی آقا جان، شما در راحتی مطلق باشی! هر مشکلی از تو دور باشد. معنایش چیست؟

در دعایی که در تعقیب نمازها در ایام ماه مبارک رمضان می‌خوانیم، عرضه می‌داریم: بار پروردگارا، «اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ، اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ...» خدایا تمام فقیران را غنی کن. تمام گرسنگان را سیر کن. تمام زندانیان را آزاد کن. درد تمام دردمندان را دوا کن. مگر می‌شود؟ بله، می‌شود.

چه زمانی می‌شود؟ وقتی که بیاید و شمشیر کجش، راست کند قامت دین را / هم‌چون قدم ما را که ز هجر تو خمیدیم. یعنی چی؟ یعنی این دعایی که در تعقیب نمازها در ماه رمضان می‌خوانیم، عملاً دعای بر فرج است. و علمای اعلام ما مثلاً در کتاب شریف صحیفه مهدیه، این دعا را جزء دعای فرج آورده‌اند. چون اگر دقت کنیم این دعا، دعا برای ظهور امام زمان است. اصلاً امکان ندارد این دعا مستجاب شود، مگر در زمان ظهور او! بله، دنیا پیچیده شده در بلاها. راحتی برای بهشت است. اما وقتی که امام زمان سلام الله علیه تشریف بیاورند، بهشت در روی زمین، خودش را نشان می‌دهد.

چی می‌خواهم عرض کنم؟ می‌خواهم بگویم، اصلاً معنای سلام یعنی دعای بر فرج!

• وقتی که به هم سلام می‌کنیم، یعنی اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ!

یعنی تو دولت حقّه‌ی امامت را ببینی. یعنی خدا فرج امامت را برساند.

چرا چنین معنایی کردیم؟ به خاطر اینکه سلامٌ علیکم یعنی تمام بلاها از تو دور باشد. تمام بلاها چه زمانی دور می‌شود در دنیا؟ وقتی که امام من و شما بیاید. اینکه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ»، خداوند متعال اِفْشَاءِ سلام را دوست دارد، عبارت اُخْرایش این است که اِفْشَاءِ دعای بر فرج را دوست دارد. لذا وقتی که می‌گوییم السلام علیک یا ابا عبدالله، یعنی آقای من، خدا فرج منتقمت را برساند. وقتی که می‌گوییم السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ، سلام بر تویی که داعی الله هستی، یعنی آقا جان، الهی غربتت تمام شود. الهی دردت، الهی مشکلّت، الهی تنهاییات، الهی ۱۱۹۱ سال طرید بودندت به پایان برسد. این یک معنای سلام است.

معنای دومی که برای سلام در روایات و کتب لغت ما آمده، این است که: سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَکُمْ.

- سلام از سَلِم است. از صلح است. از دوستی است.

یعنی آقا جان، از طرف من هیچ مشکلی به شما نمی‌رسد. هیچ ناراحتی و اندوهی به شما نمی‌رسد. یعنی غباری از من خاکی به دامت نرساد. یعنی آقا جان، ناراحتتان نمی‌کنم. یعنی آقا جان، شما را نمی‌رنجانم. السَّلَامُ عَلَیْكَ یعنی این. یعنی آقا جان از طرف من، خیالتان راحت باشد. هیچ غصه و درد و ناراحتی و مشکلی به شما نخواهد رسید. یعنی عملاً یک تجدید عهد و پیمان است با امام عصر علیه السلام. و باید تلنگری به خودم بزنم، ببینم دارم راست می‌گویم یا نه؟

وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به اصحابشان فرمودند: چرا پیغمبر اکرم را اذیت می‌کنید؟ اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتند که یا ابن رسول الله، اصلاً ما ندیدیم پیغمبر را، که بخواهیم اذیتشان کنیم.

حضرت فرمودند: مگر نمی‌دانید، «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.» (احزاب/۴۵) مگر نمی‌دانید که «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ.» (توبه/۱۰۵) مگر نمی‌دانید که چشمان تیزبین رسول خدا و حجج الهی، هر لحظه شاهد بر تمام تصرفات شما هستند؟

و قطعاً وقتی که پدر مهربانی ببیند فرزندش دارد به سمت هلاکت می‌رود، به سمت بیچارگی می‌رود، این پدر می‌سوزد. این پدر درد می‌کشد. یا باید بابا نباشد، یا اگر بابا هست، باید مهربان نباشد. وقتی که هم پدر بود و هم مهربان بود، غصه می‌خورد وقتی که ببیند پسرش دارد به چه بلایی مبتلا می‌شود.

الهی دورتان بگردم، به خدا خطابی حرف نمی‌زنم. اولش به خود بیچاره‌ام دارم عرض می‌کنم. بعد هم به داداش‌های خودم، پدرهای خودم، عزیزان خودم دارم می‌گویم.

رفقا، گناه، نجاست است. گناه، دل امام عصر علیه السلام را واقعاً به درد می‌آورد.

بیخشید، فکر کنید یک بچه خیلی کوچکی دارید که معنای نجاست و غیر نجاست را نمی‌فهمد. بعد می‌خواهد مدفوع بردارد بخورد. شما ناراحت می‌شوی. شما جلوی او را می‌گیری. و اگر این کار را کرد، غصه می‌خوری. می‌خوری یا نمی‌خوری؟

من خباثت گناه را نمی‌فهمم. نستجیر بالله، هر کذبی، هر غیبتی، هر نگاهی، هر کاری که خلاف جهت رضایت خدا باشد، به همین معناست. به معنای رذالت است. به معنای نجاست است.

امام عصر علیه السلام، واقعاً، راست راستی، به قسم حضرت عباس علیه السلام، به مانند امشب که نامه اعمال من بیچاره به دستشان رسیده است، ناراحت می‌شوند.

خودم از خودم حساب بکشم، ببینم این یک هفته مرا که دیدند، وای چی کشیدند! نه که امشب، تازه مال روزهای قبلم را هم دیده‌اند. هر لحظه می‌بیند. هر لحظه می‌شنود. «يَرَوْنَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي.»

اگر من این را فهمیدم، در خلوت خودم، آگه یک دوربینی بالای سرم باشد، اگر یک بچه‌ای مرا نگاه کند، آیا مرتکب به این کار می‌شوم یا نمی‌شوم؟

رفقا، حتماً عهد کنیم با خودمان که هر روز، آل یاسین بخوانیم. آل یاسین را با توجه به این نکات بخوانیم. یعنی هر باری که می‌گویم «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ»، دارم دوباره تجدید عهد و پیمان می‌کنم. می‌گویم آقا جان، بد کردم. آقا جان، خراب کردم. اما بر کسی مربوط نیست، بر امام مهربان خود پناه آورده‌ام.

آقا جان، شما کمکم کنید که بیش از این شما را نرنجانم.

بعد خباثت گناه به جایی می‌رسد که الله اکبر از این روایت! واقعا تن مرا می‌لرزاند. ببینید حال الان امام زمان علیه السلام چگونه است؟ ما فکر می‌کنیم کربلا تمام شد؟ نه، تمام نشده است. ده‌ها دلیل داریم که هنوز آن زخمی که به گلوی شش ماهه خورد، هنوز آن زخم در عالم برزخ روی این گلو هست. هنوز آن ضربی که بر پهلوی مبارک سیده نساء العالمین وارد شد، هنوز با همان کیفیت هست. روایات متعدده داریم. تا چه زمانی؟ تا وقت انتقامشان. تا وقتی که بیاید و دل‌های افسرده و شکسته آن‌ها را التیام ببخشد.

بعد امام زمان علیه السلام بدانند درد پهلوی مادر من، با ظهور من تمام می‌شود و اصلاً چرا همه این مصیبت‌ها سرشان آمده است؟ به فرموده امام صادق علیه السلام که به سدیر صیرفی فرمودند: «اگر اجداد ما را کشتند، به دلیل این بود که مهدی ما به دنیا نیاید.»

خواهش می‌کنم دقت کنید چی دارم عرض می‌کنم. یعنی امام عصر علیه السلام، صباحاً و مساءً چرا خون گریه می‌کنند؟ چون کربلا را می‌بینند. قتلگاه را هم می‌بینند. تمام مصیبت‌ها را هم می‌بینند. بعد دردشان کجاست؟ دردشان این است که می‌بینند به خاطر من این اتفاقات افتاد.

فکر کن دعوا شده است، پدر تو آمده میانجی‌گری کند، می‌زنند پدرت را می‌کشند. کشتن پدرت یک درد است، اینکه به خاطر من این بلا سرش آمد، این خودش دردی است که با هیچی قابل مقایسه نیست.

این نص فرمایش امام صادق علیه السلام، در جلد دوم کمال الدین، به سدیر صیرفی است که فرمودند: بنی‌امیه و بنی‌عباس، این خُبنا هرچه کردند و هر ظلمی که به آل مرتضی کردند، برای این بود که مهدی ما به دنیا نیاید.

شب و روز این مصیبت‌ها را می‌بیند. دیگر چی را می‌بیند؟ اینکه انتقام و التیام به دست من امام زمان است. خب چه چیزی باعث می‌شود این غیبت، طولانی بشود؟

وای! وای! وای! خدایا، این حرف از دل من بیرون بیاید که بر دل این جماعت بنشیند. خدایا بسوزم بگویم که بسوزند و بشنوند. چه حرفی؟

اینکه فرمودند: «ما یَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكَرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.»

ما را از شیعیانمان جدا نمی‌کند، (یعنی غیبت ما را تداوم نمی‌بخشد، ظهور ما را به تأخیر نمی‌اندازد)، مگر گناهی که از شیعیان می‌بینیم و توقع نداریم.

متوجه شدید چی عرض کردم یا نه؟

یعنی این لذت زودگذر و چشم و ابرویی که صدی نودش، جز حسرت هیچ ندارد، و از عیار و ارزش ما نزد امام زمان کم می‌کند، اصلاً این گناه، خودش موجب تأخیر در ظهور است.

تأخیر در ظهور می‌دانید یعنی چی؟ یعنی غصه امام عصر علیه السلام.

رفقا، اگر گناه نمی‌کنیم به هوای امام زمان نکنیم.

رفقا، ماه رمضان است. فرمودند نازم به این خدا که گناه کار می‌خرد / هر روزه‌دار را دم افطار می‌خرد.

یابن الحسن، بابای من، کس من، پناه من، برای شما که کاری ندارد یک لب بجنبانید، بگویید خدا من راضی شدم، خدا ببخشش. بعد کمکم کنید که آقا جان دیگر من علت تداوم غیبتان نباشم. با گناه، علت تداوم غیبت می شویم! خودشان فرمودند. بیاییم همه مان خجالت بکشیم دیگر.

فکر نکنید چشم حجت الله به همه آدم‌های دنیا است. خب حالا من امروز هم تقوا داشته باشم، مردم دیگر را چی کار کنم؟ نه! چشمشان فقط به همین چهار تا شماهاست که به هوای او آمدید. «إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»، یعنی آن کسانی که ازشان توقع نداریم!

آقا، عمر، دشمن است. حرمله، دشمن است. دشمن، دشمن است. از دشمن، دشمنی برمی آید، اما از دوست بپرسید چرا می شکند. از دوست توقع نیست که دل او را بشکند. فرمود این گناه، موجب تأخیر در ظهور من می شود.

معنای دوم سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ، یعنی هر باری که سلام می کنم، هر باری که کربلا می روم، هر باری که می گویم السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبَدِ اللَّهِ، بفهمم یا نفهمم دارم تجدید عهد می کنم. دارم دوباره قول می دهم. دارم دوباره پیمان می بندم که آقای من، غباری از من خاکی به دامن نرساد. شد دوتا معنا.

• معنای سوم سلام، «سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ یعنی چی؟ یعنی آقا جان، ما با هم رفیقیم. یعنی من با هر کسی با شما دوست است، رفیقم. دوست شما قاتل پدرم باشد، دوست من است.

بعد نمی شود من بگویم السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبَدِ اللَّهِ، من بگویم سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، بعد با نصف محبین مولا قهر باشم. قهر که جای خود، دلم از آنها دور باشد. توی دلم ناراحتی و کینه باشد.

رفقا، نکته مهمی است. فرمودند: «لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَفَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ.» یعنی چی؟ یعنی اگر شما اجتماع قلب داشته باشید، اجتماع جسم نه، الان همه مان آمدیم زیر خیمه عباس بن علی سلام الله علیه، جسممان جمع شده، اما روحمان چطور؟ دلمان چطور؟

فرمودند: اگر شما اجتماع جسمتان با اجتماع قلب همراه شد، اگر یک دله و صد دله، دل یک دله کردی، و مهر دگران را ز دل خود یله کردی، و دلت به هوای علی مرتضی و گل پسرانش، از تمام شیعیان او صاف شد، فرمودند: «لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا» اصلا دیدار ما طول نمی کشد. ما می آییم! «وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا.» یعنی یک ساعت، دو ساعت نمی شود. یعنی آمدن ما خیلی زودتر از زود اتفاق می افتد.

پس بیایید همین الان به هوای امام عصر علیه السلام، اگر ناراحتی در دل داریم، اگر کینه‌ای داریم، اگر خدای نکرده به افتراق قلبی مبتلا هستیم، به هوای امام عصر علیه السلام، سر سفره سَلَامٌ عَلَی آلِ یاسین از دلمان بیرون کنیم. چون اصلاً معنای سلام این است. ما نمی‌توانیم برویم دنبال فقره بعدی، وقتی که این را هنوز نفهمیده باشیم.

معنای سلام این است که من با شما تجدید عهد می‌کنم.

معنای دیگرش این است وقتی که سلام می‌کنم، دعا می‌کنم که تمام خوبی‌ها برای تو باشد. یعنی عملاً دعای بر فرج است.

و سومین معنا هم این است که «سَلِمٌ لِّمَنْ سَأَلَکُمْ».

بعد رفقا، می‌دانید که خدا می‌فرماید: «وَإِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحِیُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا.» (نساء/ ۸۶)

اگر یک کسی کاری برایت انجام داد، تو بهترش را انجام بده. نشد، همان کار را انجام بده. یعنی وقتی که به این‌ها سلام می‌کنم، سلام به معنای دعا، و التفات به این نکته را داشته باشم کف کار این است که امام زمان می‌فرمایند: وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ؛ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یعنی همه خوبی‌ها برای تو باشد. یعنی غصه از تو دور باشد. یعنی غم از تو دور باشد. بعد جواب سلام حجت بن الحسن چه می‌کند با ما! جواب سلام او چه می‌کند!

اصلاً بالاترین ذکر، خود سلام کردن به اهل بیت علیهم السلام است. راه برو، بشین، بلند شو، بگو السَّلَامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فی أَرْضِهِ. به نماز صبح و شبت سلام / و به نور در نَسَبَتِ سلام / و به خال کنج لبِت سلام / که نشسته با چه ملاحظی.

• توسل مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی به امام عصر علیه السلام:

حکایتی را مرحوم نهاوندی در کتاب العَبْقَرِی الحِسان آورده است، که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی کتابی در مناقب اهل بیت علیهم السلام نوشته بود، از کتاب‌های مخالفین. گل کاشت.

آن موقع که دستگاه چاپ نبود. اگر می‌خواستند کتابی ماندگار باشد، باید یک کاری می‌کردند که این کتاب به چشم حاکم بیاید. آگه حاکم خوشش می‌آمد، دستور می‌داد رونویسی شود، حفظ شود، منتشر شود، این کتاب روی منابر خوانده شود.

زمان بنی‌العباس بود. خواجه نصیر بلند شد از طوس آمد پیش مستعصم عباسی. پرسید کجاست؟ گفتند رفته دجله، همراه ابن حاجب، از علمای به شدت ناصبی و مُبَغِضِ اهل بیت علیهم السلام.

طفلک خواجه هم که خیر نداشت. آمد دجله، دید اینها جمع شدند و مشغول عیش و طرب خودشان هستند. آن عالم حکومتی هم نشسته بود کنار خلیفه. خواجه گفت حاکما، من کتابی نوشتم در مناقب ائمه اطهار علیهم السلام. او هم گفت من سواد ندارم. کتاب را به ابن حاجب داد. او تا نگاه کرد دید در مناقب اهل بیت علیهم السلام است، توی آب پرتش کرد. وقتی که در آب افتاد، یک صدایی داد. ابن حاجب گفت أَعْجَبَنِي تُلْمَةُ. از صدای تلمبی که در آب داد، خوشم آمد. کتابت فقط به درد همین کار می خورد.

وای، عالم روی سر خواجه خراب شد.

\_ من یک عمر زحمت کشیدم، مناقب علی مرتضی و سیده النساء و ائمه هدی علیهم صلوات الله را نوشتم، بعد مرتیکه انداخته توی آب، می گوید از صدای توی آب افتادنش خوشم آمد!

چی کار کند؟ کدام دادگاه برود شکایت کند؟ دلش گرفت، ولی رند بود.

زیر لب گفت: «أَيْنَ مَعْرِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ مَذِلُّ الْأَعْدَاءِ؟»

خبر از ما فقط تو می گیری، یابن الحسن / درد ما را فقط تو می بینی / بنگر شیعیان گرفتارند.

آقا، یک عمر زحمت کشیدم. انداختش توی آب.

ابن حاجب به همین کار هم کفایت نکرد. پرسید: اهل کجایی؟ خواجه گفت: اهل طوسم.

گفت: از خرهای طوس هستی یا از گاوهای طوس؟

چی بگوید؟ گفت: من از گاوهای طوسم.

گفت: پس ساخت کو؟

گفت: شاخم را در طوس جا گذاشتم. می روم می آورم.

بلند شد برگشت. دل شکسته. فقط کارش این بود شب و روز می گفت یابن الحسن، شما نپسندید که شیعیانان این طور

گرفتار باشند. یابن الحسن! یابن الحسن!

می گوید در عالم خواب دیدم آقایی آمدند که جمال نگو، بگو ماه. زیبایی نگو، بگو آقاترین و زیباترین. از رفاقت

نگو، انگار سال هاست او را می شناسم. وای، چه آقایی! چه مولایی! چه حالی بود! آمدند فرمودند: خواجه، زیاد به

من سلام کن. (و خودشان هم دعای سلام یاد دادند).

• به من زیاد سلام کن، اگر می خواهی مشکلات حل شود.

می گوید از خواب بلند شدم، فقط کارم این بود شب و روز می گفتم السَّلَام عَلَیْکَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

داداش جونم، این بالاترین دعاست. این بالاترین ذکر است. این بالاترین ورد است. شب می خواهی چشمت را ببندی، بگو السَّلَام عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللَّهِ فی أَرْضِهِ. صبح بلند می شوی، قبل از اینکه به زن و بچه‌ات سلام کنی، بگو السَّلَام عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللَّهِ فی أَرْضِهِ. من الان باید درِ خونه شما باشم، باید الان دستتان را ببوسم، باید الان نوکری شما را کنم، باید الان خاکساری شما را کنم آقا جان، ولی من از شما دورم، سلام که می توانم کنم.

گرفتار می شوی قبل از اینکه به ذهنت بیاید به چه کسی زنگ بزنی، به چه کسی رو بزنی، بگو یابن الحسن، یا صاحب الزمان، السَّلَام عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللَّهِ. با تفکر و تدبیر و با توجه به این معنا که سلام به او دعای بر اوست، و کف کار این است او که برای من دعا کند، نامم در روغن است.)

می گوید مدتی شب و روزم این شده بود بگویم یابن الحسن، السَّلَام عَلَیْکَ یا صاحب الزمان. چند وقتی گذشت، باز در عالم رویا دیدم. چه دیدم؟ دوباره جمال دل آرایش را.

(یابن الحسن، آقا، قرباتتان بروم. تعارف که نداریم. دورتان بگردم. شاید ماه رمضان آخر عمر من باشد. حیف نیست جمالتان را ندیده از دنیا برویم آقا؟ اصلاً به بیداری اگر قابل نباشم، باشد، مرا یک شب بیا در خواب اریاب. ما بی تو ناخوشیم، تو بی ما چگونه‌ای؟)

می گوید دوباره خوابیدم، دوباره جمال دل آرایش را دیدم. حضرت به من فرمودند: خواجه نصیرالدین، برو توی فلان روستا، برو در فلان خانه، دو تا بچه هست. برو آن‌ها را تربیت کن. به آن‌ها دین یاد بده. چند وقت دیگر، یکی از همین بچه‌ها پادشاه می شود. بعد تو از او قول بگیر که وزیرش شوی. آن روز دیگر می شود روز تو. آن روز می شود روز جبران.

می گوید بلند شدم، دقیق آمدم به همان آدرسی که حضرت داده بودند. در زدم. دو تا بچه توی خانه بودند. یکی شان که اصلاً از رده خارج بود. معلوم بود که آن یکی بزرگ شود، پادشاه می شود. نبوغ خاصی داشت. اسمش هلاکو بود. با او کار می کردم، هم‌هانش هم می گفتم اگر یک روزی بزرگ شدی، پادشاه شدی، من بشوم وزیرت؟ او هم می خندید، فکر می کرد دارم شوخی می کنم. گفتم حالا بنویس، امضا کن. نوشتن را که یادت دادم. او هم توی همان عالم خودش نوشت، امضا کرد که من پادشاه شدم، تو وزیر من باش.

به سن جوانی رسید. دست به شورش نظامی زد، حاکم طوس را کشت، سر جایش نشست. دست خط را بردم نشانش دادم. گفت تو از کجا می دانستی این ماجرا را؟

(نمی دانست که ما گره‌گشا داریم. دافع البلاء داریم. ما امام زمان داریم. ما پناه داریم. داداش، به خدا عالم را برایت می‌چرخاند. به خدا تمام تبصره و قانون‌های عالم را برایت عوض می‌کند. فکر نکن یک موقع امام زمان فقط العجل، آقا بیا که بعدش؛ نه! همین الان، امام زمان، امام زمان و امام الان من است. او الان بابایم است. او الان کس من است. او الان پناه من است. او الان دلسوز من است. او الان از هر کسی بیشتر غصه مرا می‌خورد. او از هر کسی بیشتر دوستان دارد. او از هر کسی بیشتر به فکر ماست.)

بعد کار هلاکو به جایی رسید که آمد حاکم عباسی، مستعصم، که هنوز سر جایش بود، را کشت. همه تعجب که او چطوری توانسته این کار را کند؟ خواجه می‌گوید فقط من می‌دانستم که دستی از غیب، اندر این کار است. من که وزیر ارشد او شدم، اولین کار گفتم ابن حاجب را آوردند.

به او گفتم یادت است یک روز مدح مولایم را نوشته بودم، توی آب انداختی؟ یادت است یک روز مسخره‌ام کردی؟ من گفتم محب علی هستم، به من خندیدی؟ یادت است به من گفتمی ساخت کجاست؟ گفتم می‌روم طوس می‌آورمش؟ رفتم طوس گفتم یابن الحسن، یابن الحسن. الان شاخم را آوردم. برو تمام کتاب‌هایت را بیاور. هرچی از عمر نوشتی، هرچی از عایشه تعریف کردی، هرچی از دشمنان مولایم نوشتی، برو بردار بیار.

می‌گوید آورد. من هم کنار دجله، نگاه می‌کردم، می‌انداختم توی آب، می‌گفتم أعجبنی تُلْمَهُ. خیلی از صدای تُلْمَش خوشم آمد! کتاب‌های بعدی، کتاب‌های بعدی. فقط سه تا کتابش را نگه داشتم. کتاب کافیه، کتاب شافیه، کتاب مختصر. (که متأسفانه طلبه‌ها کتاب مختصر را توی حوزه می‌خوانند. که کاش همین‌ها را هم انداخته بود توی آب.) گفتم ببین ما کس داریم. ما پناه داریم.

داداش من، منتظر ظهورش باشیم، اما این به این معنا نباشد که ما از امروز او غافل بشویم. راه بروید بگوئید السَّلَام عَلَیک یا بَقِیَّةَ اللَّهِ. به خدا قسم برایتان گره‌گشایی می‌کند. یک جوری برایتان بابایی می‌کند که فکرش را هم نمی‌کنید.

حالا معنای سلام، اگر واقعا بخواهیم در این فاز وارد بشویم، گمانم کل ماه مبارک باید در این باب صحبت کنیم. اما همین‌جا نقطه می‌گذاریم، برویم عبارت بعد: سَلَامٌ عَلَی آلِ یاسین.

دو تا آیه در قرآن هست:

۱. آیه اولِ سوره یاسین

۲. آیه ۱۳۰ سوره صافات که در قرآن‌های ما این‌گونه نوشته شده: **سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنِ**.

خوب دقت کنید. ما در قرآن یک بحثی داریم به نام اختلاف قرائت. اختلاف قرائت، با تحریف فرق می‌کند. تحریف یعنی اینکه ما انجیل متا، مرقس، یوحنا، برنابا، انجیل‌های مختلف داریم که اصلاً زمین تا آسمان با همدیگر فرق می‌کنند. به این می‌گویند تحریف. مثلاً توی انجیل مرقس آمده شغل حضرت عیسی (استجیر بالله) شراب‌فروشی بوده است، در انجیل متی آمده است شراب، حرام است. حالا ما کدام را باور کنیم؟ اصلاً با هم فرق می‌کنند.

اما مسئله اختلاف قرائت که در قرآن هم اتفاق افتاده است، چون در گذشته، دوات و مرکب و نوشتن مثل الان نبود. اعراب نمی‌شد بگذارند. حتی نقطه هم نمی‌گذاشتند. این باعث شد که منشأ اختلاف قرائت‌ها شود. لذا می‌بینیم مخالفین، قراء مختلف دارند و اختلافات فراوانی هم بین قرائت‌هایشان هست. قرائت امروز ما همین قرآن‌هایی که چاپ شده است، قرائت حفص از عاصم است. خود اهل بیت علیهم السلام برای خودشان قرائت دارند. آیه ۱۳۰ سوره صافات را حتی خود عمری‌ها، در کتاب زمخشری آمده است که سه نفر از مهم‌ترین قراء اهل خلاف، از جمله فرّاء، یعقوب، عمر بن میمون گفته‌اند که به این صورت باید خوانده شود: **سَلَامٌ عَلٰی اَلِ یَاسِیْنِ**.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: آیه به این معناست: سلام بر خاندان پیغمبر. چون نام مبارک رسول خدا، یاسین است. پس **سَلَامٌ عَلٰی اَلِ یَاسِیْنِ**، یعنی سلام بر خاندان پیغمبر. سلام بر آل رسول خدا. و اصلاً مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب شریف بحار، جلد ۲۳، بابی دارد با نام «آن آل یاسین، آل محمد علیهم السلام.»

منحصر به این آیه هم نیست. «**هَذَا صِرَاطٌ عَلٰی مُسْتَقِیْمٍ**» (حجر/۴۱) در کتاب تفسیر ثعلبی، از هشت نفر از مهم‌ترین قراء اهل خلاف به مانند ابن سیرین و قتاده و ضحاک نقل می‌کند که صحیح این آیه به این صورت است: «**هَذَا صِرَاطٌ عَلٰی مُسْتَقِیْمٍ**». یعنی صراط مستقیم جز علی نیست.

حالا مخالفین چه جور قرائت کردند، والا اگر دوزار برای ما ارزش داشته باشد. چون ما خودمان امام داریم و حجت الله داریم.

اهل بیت ما فرمودند: آیه ۱۳۰ سوره صافات به این صورت است: «**سَلَامٌ عَلٰی اَلِ یَاسِیْنِ**» و آل یاسین، یعنی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله.

• خاندان پیغمبر چه کسانی هستند؟

از اینجاى مطلب را خواهش مى‌کنم خوب دقت کنید. نکته دقیق است.

دیشب گفتم اهل بیت علیهم السلام حیات دارند. و این حیات آنها هم با حیات برزخى ما فرق مى‌کند.

طبق فرمایش مولا در خطبه اول نهج البلاغه، ما «حیّ لایموت، لم یزلی، ابدی و ازلی» را منحصر در خداوند متعال مى‌دانیم؛ که «لَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يُمَسُّ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ بَلْ مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ.»

اما عرض ما الان این است: اصلا مرگی که من و شما می‌میریم، برای اهل بیت وجود ندارد. لذا وقتی که اهل بیت علیهم السلام از دنیا رفتند، پیکر مبارکشان هم دفن شد، به کرات در مواضع متعدد، توسط مردم معمولی دیده شدند.

این موضوع، در کتاب بصائر الدرجات یک باب دارد.

یعنی اگر الان بگویی یا ابوالفضل دورت بگردم، آقا جان بیا به مجلس ما؛ خود قمر بنی‌هاشم، همان ابوالفضل که رقیه‌ش را روی شانه می‌گذاشت، همان پیکر، همان جسم، الان روی همین فرش‌ها می‌توانند قدم بگذارند و ما هم ببینیم.

بگویی یا اباعبدالله، آقا جان بیا بید؛ بخواهند با همان جسمی که در گودال بود، بیایند و ما هم ببینیم، امکان دارد.

ما به این می‌گوییم نزول اهل بیت علیهم السلام؛ که بایی دارد در روایات ما.

دقت کنید رفقا، در معارف اهل بیت اگر خودمان را بالا نکشیم، کلاه سرمان می‌گذارند.

بلوای امروز ما بیش از آن‌که غلو باشد، تقصیر است.

روایت، صحیح، در کتاب بصائرالدرجات است:

آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام، گفتند یا امام مجتبی، از پدرتان امیرالمومنین برای ما بگوئید.

فرمودند رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا. علی چنین بود و چنان بود. در شجاعت، شیر ربّانی‌ستی / در مروّت حق بدانند کیستی.

بعد امام مجتبی فرمودند: اصلا می‌خواهید بابایم را ببینید؟

خندیدند. فکر کردند حضرت دارند مزاح می‌کنند.

فرمودند جدّی می‌گوییم. می‌خواهید بابایم را ببینید؟

گفتند مگر دفنشان نکردید؟ از دنیا نرفتند؟

حضرت بلند شدند پرده را کنار زدند.

در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت / حرمت ذات تو نشناخته، گفتند خدایی.

پرده را کنار زدند، دیدند شاه مردان، شیر یزدان، حیدر دُلْدُل سوار، حضرت اسدالله الغالب و مظهر العجائب، علی بن ابی طالب علیه السلام، اِجْلال نزول فرمودند و نشستند. مولا شروع کردند با آنها صحبت کردن. تمامشان کافر و مرتد شدند و از امام مجتبی روی برگرداندند. چرا؟ چون این معارف را نفهمیده بودند.

اولین حدیث جلد ۵۳ بحارالانوار، روایت امام صادق علیه السلام هست که به مفضل فرمودند وقتی که امام عصر علیه السلام می‌آیند و پیکر نحس و نجس ابوبکر و عمر (علیه ما لعائن الله) را از توی چاله بیرون می‌کشند، آن موقع مادر ما حضرت زهرا سلام الله علیها هم هست. می‌گویند پسر مهدی، بیا ببین عمر چه بر سر من آورد. یک به یک توضیح می‌دهند.

یعنی خود بی بی حاضرند، می‌گویند عمر این طور زد، این طور جسارت کرد.

وای! الهی آن روز ما باشیم که سیده النساء هستند، بنی‌الزهره دورشان را گرفتند، می‌گویند مادر، عمر چه بر سر شما آورد؟ تک تک اهل بیت هستند. سیدالشهداء سلام الله علیه هستند و می‌گویند زخم‌هایم همگی زیر سر یک میخ است. هنوز رجعت نشده است! حالا در بحث رجعت که به «أَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقًّا» برسیم، ان شاء الله توضیح خواهیم داد. به این بحث، نزول می‌گویند، که تا دلتان بخواهد از این دسته روایات داریم. این، اصلاً رجعت نیست. رجعت یعنی از توی خاک، بیرون بیایند.

می‌گوید با امام صادق علیه السلام داشتم رد می‌شدم، دیدم یک آقای محاسن سفید نورانی آمدند. امام صادق از مرکب پیاده شدند، دست او را بوسیدند. آن بزرگوار به امام صادق علیه السلام نصیحت کردند، امام صادق هم فرمودند چشم، چشم. آن بزرگوار رفتند.

پرسیدم یابن رسول الله، شما بله‌قربان‌گوی کسی هستید، ما خبر نداریم؟ شما به کسی گفتید چشم، ما خبر نداریم؟ حضرت فرمودند: پدرم امام باقر علیه السلام بودند.

گفتم مگر از دنیا نرفتند؟ فرمودند: مِئْتِنَا لَمْ يَمُتْ. آن مرگی که شما فکر کنید، برای ما نیست.

شب ۲۸ رجب که ابی‌عبدالله سلام الله علیه آمدند با قبر رسول خدا و مدینه وداع کنند.. وداعت می‌کنم جانا، وداع آخرین از دل / ز کویت می‌روم وز غصه دارم قصه‌ی مشکل وقتی که آمدند و قبر پیغمبر اکرم را بغل گرفتند که ای حبیب من، ای رسول خدا، به آن رسیده که آواره از مدینه شوم / به دشت کفر، گرفتار اهل کینه شوم /

(ای رسول خدا) منم حسین در آغوش پروریده‌ی تو / منم که بود ز من، روشنی دیده‌ی تو /

منم حسین تو، کز لطف، ای شه لولاک / هزار مرتبه فرموده‌ای جُعِلْتُ فِدَاک.

ابی‌عبدالله گریه‌ها کردند، بعد فرمودند دیدم که پیغمبر آمدند. فرمودند خواب دیدم، فرمودند دیدم پیغمبر آمدند، سر مرا بغل گرفتند:

ای حسین من، ای حبیب من، ای شفاعت‌کننده ماه تا ماهی، ای عمل‌کننده به عهد الهی،

نگاه کن که چه سان زار گشته مادر تو / بین فراق چه کرده است با برادر تو /

در این بهشت چو سیماب، بی‌قرار تویم / همه نشسته به ره، چشم انتظار تویم

أُخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

این می‌شود معنای حیات اهل بیت علیهم السلام.

حالا چرا دارم این موضوع را می‌گویم؟ ربطش با زیارت آل یاسین چیست؟ اگر این است که باید می‌گفتیم السَّلَام

علیکم یا آل یاسین. اما چرا می‌گوییم سَلَامٌ عَلٰی آل یاسین؟

چون سلام خطابی به معنای حیات است. وقتی که اهل بیت علیهم السلام حیات دارند، می‌خواهیم به آنها سلام کنیم،

باید می‌گفتیم مثلاً السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اهل بیت النبوه. باید می‌گفتیم السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا آل یاسین. اما چرا گفتیم سَلَامٌ عَلٰی

آل یاسین؟

سادات، بنی‌الزهر، از اینجای مطلب را با تمام وجودشان عنایت کنند، پرواز کنند.

عزیز من، سلام علی آل یاسین، منحصر در چهارده خورشیدِ درهم بیخته نیست! معنای فراتری دارد.

(بحث امشب را خوب عنایت کنید، بدون مبالغه یک دهه منبر نصیبتان شده است.)

چند تا واژه داریم، با چند مفهوم مختلف، ولی ما فکر می‌کنیم همه‌اش یک معنا می‌دهد:

۱. آل رسول خدا

۲. اهل بیت رسول خدا

۳. عترت رسول خدا

ما فکر می‌کنیم معنای این سه تا، یکی است؛ اما یکی نیست. خیلی فرق می‌کند.

• آل پیغمبر چه کسانی هستند؟

ابوبصیر می‌گوید آدم محضر امام صادق علیه السلام، پرسیدم...

(ما در روایات، پنج نفر به نام ابوبصیر داریم. آن ابوبصیری که معروف است و خیلی روایت از او نقل شده است، حدود ۲۷۱۴ روایت\_ اگر اشتباه نکنم\_ یحیی بن قاسم است. خیلی شخص جلیل القدری است.)  
می‌گوید پرسیدم آقا جان، آل رسول خدا چه کسانی هستند؟ اینکه بر پیغمبر و آل پیغمبر صلوات می‌فرستیم، یا قرآن می‌فرماید سلام علی آل یاسین، یا در اول همین زیارت می‌گوییم سلام علی آل یاسین، این آل پیغمبر چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند: یعنی خاندان پیغمبر. ذریه پیغمبر.

گفتم ذریه یعنی ائمه اطهار؟

فرمودند: نه. یعنی سادات و بنی‌الزهرا.

پرسیدم پس اهل بیت پیغمبر؟

فرمودند: اینها ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

گفتم پس عترت پیغمبر؟

فرمودند: اصحاب کساء هستند.

باز روایتی داریم از وجود ذی‌جود حضرت رضا علیه السلام که فرمودند: نگاه کردن به ذریه پیغمبر، به آل پیغمبر، عبادت است.

گفتم یعنی ائمه اطهار؟

فرمودند: نه. یعنی جمیع سادات و بنی‌الزهرا. به جمیع سادات و بنی‌الزهرا نگاه کردن، عبادت است.

بین چه مقامی است! سادات و بنی‌الزهرا به خودتان ببالید.

چه سری دارد که قبل از سلام کردن به خود امام زمان، باید به تمام این ذریه سلام کنیم؟

ذریه که می‌گوییم، الک و صافی هم دارد؟ بله.

یعنی اگر یک سیدی پیدا شد که بدعت در دین گذاشت، او هم جزء آل یاسین است؟

نه. خداوند متعال در قرآنش می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.» (فاطر/۳۲)

(این آیه هم برای سادات نازل شده است.)

وارث کتاب قرار دادیم افرادی را که مصطفی و برگزیده هستند. بعد خداوند متعال، این مُصْطَفَيْنَ الاخیار و برگزیده‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ. بعضی از کسانی که برگزیده شدند، به خودشان ظلم می‌کنند.

اگر منظور ائمه باشند که ظالِمٌ لِنَفْسِهِ معنا ندارد.

۲. وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ.

۳. وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ.

پرسیدم آقا، یعنی چی؟ فرمودند: ظالِمٌ لِنَفْسِهِ، یعنی ساداتی که گناهی، اشتباهی مرتکب شدند، اما گناهشان از حسنات-

شان بیشتر نیست. کف مقام سیادت این است که حسنات و سیئات، حداقل به اندازه هم باشد. گناه بیشتر نباشد.

گفتم مُّقْتَصِدٌ چه کسانی هستند؟ فرمودند: آن ذریه پیغمبر و امیرالمومنین علیه السلام که هیچ گناهی از آنها سر نزده

است، به مانند شهزاده علی اکبر علیه السلام، به مانند حضرت قمرالعشیره.

کسانی که سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ هستند هم منظور حضرات اهل بیت علیهم السلام هستند.

سپس فرمودند: اُكْرِمُوا اَوْلَادِي.

نکته اش اینجاست: چرا قبل از سلام به امام زمان علیه السلام، باید سلام علی آل یاسین بگوییم؟

یعنی امام عصر علیه السلام می‌خواهند به ما یاد بدهند که برای تقرب به من امام زمان، در زمان غیبت، هوای فرزندان

حضرت زهرا را داشته باش!

یعنی باب الوصول الی الحجّه این است که دل بچه‌های حضرت زهرا را به دست بیاوری.

اینها کسانی هستند که مادرشان دم آخر با بدن مجروح فرمودند: «علی جان، بَلِّغْ سَلَامِي اِلَى وُلْدِي اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

سلامم را به بچه‌هایم تا روز قیامت برسان.

گفتم یابن رسول الله، اگر سادات بد باشند چی؟

فرمودند: «اُكْرِمُوا... الصَّالِحُونَ لِلَّهِ.» آنها که خوب هستند را به خاطر خدا احترام کنید، «وَ الطَّالِحُونَ لِي.» آنها که بد

هستند را به خاطر من احترام کنید.

«مَنْ اَهَانَهُمْ فَقَدْ اَهَانَني.» فرمودند اگر به آنها اهانت کردید، به من اهانت کردید.

چرا؟ چون منسوب به اهل بیت هستند.

بنی‌الزهره مراقب باشید. سادات مراقب باشید. وقتی که انقدر در قرآن و روایات، حساب باز کردند برای شما.

در صحیفه سجاده یک دعاست که امام سجاد علیه السلام با سوز جگر این دعا را برای سادات کردند که خدایا اینها

هیچ گناهی مرتکب نشوند. خدایا بغض عمر توی دلشان افزوده بشود. خدایا در ولایت ما ثابت قدم باشند.

امام سجاد نشستند برای شما دعا کردند.

گفتم آقا جان، اگر یک موقع حاجتی داشتیم، چی کار کنم حاجتم برآورده بشود؟  
فرمودند: برو فرزندان سادات، بچه کوچک‌ها را پیدا کن، به آن‌ها بگو برایت دعا کنند. دعای کودکان از سادات مستجاب می‌شود.

یعنی قبل از السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ گفتن، قبل از اینکه بروم سراغ خود امام عصر و بگویم سلام علی آل یاسین، راه ورودش این است.

نکنند در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، ما بی تفاوت نسبت به سادات باشیم. بنی‌الزهرها در سختی زندگی کنند. اولاد سیده النساء باید الان پولدارترین‌ها باشند. باید عزیزترین‌ها باشند. اما روزگار به اینجا افتاده است، عمر به آنها ظلم کرد، حقشان غصب شده است، مادرشان کتک خورده است، به شش ماهه‌شان رحم نشده است.  
رفقا، وای بر ما باشد! وای بر ما باشد! که اگر همسایه‌ای، رفیقی، دوستی، آشنایی از اولاد سیده النساء داشته باشیم و بی تفاوت باشیم. اصلاً اول زیارت آل یاسین می‌خواهد این را به ما بگوید که اگر می‌خواهی بگویی السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ، قبلش بگو سلام علی آل یاسین. و آل یاسین همین بنی‌الزهرها هستند.

یک زنی بود در سمرقند زندگی می‌کرد. شوهرش از دنیا رفت. زن بیوه، با چند تا دختر، چی کار کند؟ دید اصلاً آنجا ماندنش درست نیست. راه افتاد رفت بلخ. آنجا هم که کسی او را نمیشناخت. در مسجد باز بود، هوا هم سرد، بچه‌هایش را توی مسجد گذاشت، گفت من بروم بگردم یک سرپناهی برای شما پیدا کنم.  
بلند شد آمد، کوچه به کوچه، کو به کو گشت. به او گفتند که فلان عالم هست، اتفاقاً شیعه هم هست، کار راه‌انداز هم هست. برو مشکل‌ت را به او بگو. آمد پیش این عالم، گفت حقیقتش من سیده هستم. علویه هستم. هیچ چیز هم ندارم. شوهرم از دنیا رفته است. چند تا بچه یتیم دارم که توی مسجد گذاشتم. اگر می‌شود کمکی کن سرپناهی برای اینها فراهم کنم.

این عالم گفت باشد، کمک می‌کنم، ولی شاهی، سندی، مدرکی، چیزی داری که تو سیده هستی؟ من کمکت کنم.

او هم گفت خدا شاهد است من کسی را نمی‌شناسم. سندی هم ندارم.

آن عالم گفت من هم نمی‌توانم به تو کمکی کنم.

زن، دل شکسته خارج شد. آمد برگردد سمت مسجد، از یک کوچه‌ای گذشت که در یک خانه باز بود و رفت و آمد زیاد بود. پرسید اینجا اونه کیست؟ گفتند اینجا خانه رئیس شرطه شهر است. رئیس پلیس شهر. مسلمان هم نیست، زرتشتی است.

مجبور شد وارد شد. گفت راستش من دختر پیغمبر هستم. من از نسل رسول خدا هستم. درست است تو پیغمبر ما را قبول نداری، ولی اجمالاً این را بدان که شوهر من از دنیا رفته است. سه تا بچه یتیم توی مسجد هستند، اینها بچه‌های من هستند. جایی را نداریم.

مرد گفت صبر کن. دیگر بیشتر از این نمی‌خواهد توضیح بدهی.

زن و بچه‌ش را صدا زد، گفت بلند شوید بروید مسجد، اولاد حضرت زهرا را بیاورید، توی خانه به آنها جا بدهید. نه توی هر اتاقی، توی بهترین اتاق. بهترین لباس‌هایتان را به آنها بدهید بپوشند. بهترین غذا را برایشان فراهم کنید. رفتند و برداشتند و آوردند. شب شد. آن شخص عالم در خواب دید روز قیامت شده است، تمام خلق حیرانند. تمام خلق متحیرند. یک قصری ست زیبا.

می‌گوید نزدیک قصر شدم، گفتم قصر کیست؟ گفتند مال یک مرد مسلمان است. گفتم خب من هم مسلمان هستم. آمدم بروم داخل، جلوی مرا گرفتند، گفتند برو پیش پیغمبر اکرم که اسلامت را تایید کنند. رفتم، گفتم یا رسول الله، من مسلمانم.

فرمودند سنت؟ مدرکت؟ شهادت کجاست؟ گفتم ندارم. توی صحرای محشر، سند و مدرک از کجا بیاورم؟

فرمودند دختر ما در شهر غریب، سند از کجا بیاورد به تو بگوید سید است؟

گفتم غلط کردم یا رسول الله.

فرمودند دلش را شکستی. اینها مادرشان به اندازه کافی دل شکسته بود. نباید دلش را می‌شکستی.

می‌گوید از خواب پریدم. در به در شدم. مسجد را گشتم. هر کجا که گشتم، هیچ اثری از این زن علویه نبود. به نوکر و کلفت‌هایش گفت بروید بگردید. در نهایت خبر دادند که دیده‌اند این زن رفته در خانه شخص محتسب و رئیس شرطه زرتشتی.

رفت نصف شب در خانه‌اش را زد. شخص آمد دم در. پرسید مهمان‌های من توی خانه شما هستند؟

گفت مهمان‌های تو؟ مهمان‌های خودم هستند. اصلاً مهمان نیستند، صاحب‌خانه هستند. توی خانه من هستند.

گفت برو به آنها بگو بیایند بیرون، برویم خانه ما.

گفت کور خواندی! دیشب هیچ کدام ما نخوابیدیم، مگر به دست این زن مسلمان، مسلمان شدیم. آن خوابی که تو دیدی، من هم دیدم. آن قصری که تو دیدی، پیغمبر به من دادند. فرمودند تو فرزندان مرا اکرام کردی.

روایت در کتاب ینابیع هست.

شخصی بود اهل موصل، یک سال در میان می‌رفت حج. همه هم به او احترام می‌گذاشتند. یک سال بلند شد برود حج، توی راه که می‌آمد، به کوفه که رسید، دید توی یک خرابه‌ای یک پرنده مرده افتاده است. یک زنی دور و برش را نگاه کرد، یواشکی پرنده را برداشت. گرفت زیر چادرش، برود سمت خانه. مرد با خودش گفت نکند این زن از رستوران داره‌است، می‌خواهد برود گوشت مرده توی شکم مردم کند.

می‌گوید پشتش رفتم تعقیبش کردم، دیدم که زن رفت توی خونه‌اش. فهمیدم برای مردم نیست، برای خودش است. گفتم اکل مردار را هیچ دینی جایز نمی‌داند. این زن دینش چیست؟ نکند خبر ندارد؟ بروم نهی از منکر کنم. در زد، زن آمد دم در. گفتم خواهر، من شما را دیدم که مردار برداشتی. می‌خواهی چی کار کنی؟

گفت می‌خواهم به بچه‌هایم بدهم بخورند. گفتم نمی‌دانی که حرام است؟ تا این جمله را گفتم، گریه کرد. گفت من سیده‌ام. علویه‌ام. چطور ندانم که حرام است؟ ولی شوهرم از دنیا رفته است، پناه ندارم. به چه کسی رو بزنم؟ الان هم مضطر شدم. خدا هم قاعده اضطرار را برای الان گذاشته است. برو، دست روی دلم نگذار.

می‌گوید به خودم گفتم وای بر تو! تو هر سال بروی مکه، بعد دختر حضرت زهرا، فرزندان او، این طور در سختی‌ها زندگی کنند؟

گفتم نمی‌روم مکه.

ده هزار درهم پول داشت. خیلی است! طرف، مولتی میلیاردر موصل بود. می‌گوید آنچه پول داشتم و همراه آورده بودم، که بار شتر بود، دادم به این زن. گفتم همه‌اش مال خودت. با عیش و راحتی زندگی کن. دخترانت را عروس کن.

آن سال هم گفتم نمی‌روم مکه. توی کوفه ماندم. پول هم نداشتم، می‌رفتم مشک پر می‌کردم، آب می‌فروختم. می‌گفتم صبر می‌کنم تا کاروانی که رفتند مکه، برگردند، من با آنها برگردم موصل.

کاروان برگشت. هر کس به من رسید، گفت حج قبول! گفتم من حج نبودم! گفت برو جمعش کن. ما عرفات تو را دیدیم.

بعدی آمد گفتم من توی طواف تو را دیدم. بعدی آمد گفتم توی منا تو را دیدم. بعدی آمد ده هزار دینار به من داد، گفت من این پول را توی مکه از تو قرض گرفتم. خیر ببینی، کارم را راه انداختی. الان بیا قرضت را پس بگیر. این را گفت و رفت. گفتم بابا، صبر کن. من اصلاً مکه نبودم! پول مال کیست؟

طرف رفت. منم متحیر. شب شد، خوابیدم. پیغمبر اکرم را در خواب دیدم، فرمودند: تو به دختر ما حرمت گذاشتی به خاطر انتسابش به ما، مکه نرفتی. اولاً، ما آن ده هزار دینار را برای تو فرستادیم. ثانیاً، خدا ملکی خلق کرده که تا روز قیامت، حج به جای بیاورد به نیابت از تویی که فرزندان حضرت زهرا را بر خودت مقدم کردی. (ده هزار درهم نقره داده بود، ۱۰ هزار دینار گرفت.)

این قدم اول آل یاسین است.

طبق روایات ما آل یاسین یعنی خاندان پیغمبر، یعنی بنی الزهرا.

یعنی برای تقرب به امام زمان، برای اینکه او از ما خوشش بیاید، برای اینکه از ما راضی شوند، برویم نوکری بنی الزهرا را کنیم. دست بوسی آنها را کنیم. هر کاری کنیم که او ببیند، او خوشحال بشود. بعد اگر این مرحله را گذرانندیم، تازه می توانیم بگوییم السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ. تازه می توانیم به آن جایگاه رحمت وارد بشویم.

امشب چه دری را بزنی؟ الله اکبر. دیگر شب تغییر در ضرب المثل هاست. هر چه گدا کاهل بود، این شهزاده کریم است. دم آخری که ابی عبدالله وداع کردند، رفتند وسط میدان، هفت بار اربابمان گفتند هل من ناصر ینصرنی.. آخی.. ای تف به ذات عمر. ببین کار این خانواده را به کجا کشاندی! دفعه ششم که گفتند هل من ناصر، دیدند فضا چادرش را محکم به کمرش بست، یک شمشیر شکسته هم دستش گرفت، آمد گفت اگر اجازه دهی صف کشیم جمله کنیزان / که ابن سعد نگوید حسین سپاه ندارد. فرمودند بروید. خدا به شما خیر بده. جهاد از شما برداشته شده است.

آخ ارباب غریبمان باز آمدند وسط میدان، چپ و راست را نگاه کردند، دیدند هیچ کس نمانده..

وای از داغ علی اکبرش / وای از عباس نام آورش

بدن ها افتاده روی زمین، کالاً ضاحی علی الرمال. این تعبیر من نیست. ببخشید. تعبیر حضرت سکینه سلام الله علیهاست. فرمودند بدن ها عین قربانی روی زمین کربلا افتاده بود.

حس می کنی؟ اصلاً می توانیم تصور کنیم این غربت را؟ یک آقای تشنه، یک آقای گرسنه.. وای! غروب امشب، حرمله دور خیمه است.

فقط بگوییم خدا فرج منتقمتان را برساند. هیچی دیگر نمی شود گفت.

بین انقدر خودمان را بزنیم، بمیریم، کاری نکردیم که. فقط باید بگوییم خدا فرج منتقمتان را برساند. دیگر غربت به حدّ اعلا رسید. صاح الحسین مرّة سابعه. دفعه هفتم تا گفتند هل من ناصر ینصرنی.. به این اکتفا نکردند. یک جمله اضافه کردند.

دیدید می روی جایی، کار گیر است، می خواهی راه بیفتد، می گویی آقا، من زن و بچه همراهم است. ابی عبدالله دیدند کسی جواب نداد، گفتند هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله؟ من، زن و بچه همراهم است. تا این را گفتند، صدای جیغ از خیمه ها بلند شد. صدای ضجه بلند شد. صدای ناله بلند شد. صدای شیون بلند. غیرت الله اصلا دوست نداشت صدای ناموسش را کسی بشنود.

برگشتند آمدند سمت خیمه، فرمودند خواهرم زینب، دورت بگردم، نگذار دشمن شاد بشوم. نمی خواهم صدای گریه شما را تا زنده هستم کسی بشنود. بعد که من رفتم دیگر خودت می دانی. ولی تا زنده ام، نمی خواهم صدای شیونتان را کسی بشنود. چی شد خواهر این طور ضجه زدیدی؟

عرضه داشتند داداش حسین، دفعه آخر که گفتی هل من ناصر، هیچ کس جواب نداد، با اینکه از اول صبح، شش ماهه دیگر رمق نداشت پلک بزند، دیگر صدایش هم جوهره نداشت. دهن باز می شد که گریه کند، ولی جون گریه کردن نداشت، چه برسد بخواد تکان بخورد. ولی تا گفتید هل من ناصر، خودش را از روی گهواره انداخت پایین. صدای گریه اش بلند شد، یعنی لیبیک یا حسین! یعنی بابا من هستم.

آخ این جمله را گفتند، ابی عبدالله فرمودند ایتینی بولدی الرضیع حتی اودعه. شیر خواره ام را بیاور، می خواهم با او وداع کنم. زینب کبری قنداقه را آوردند، ولی چه آوردنی..

خدایا یک ذره از این مصیبت را به ما بچشان. خدایا روی این منبر، خیلی روضه ها خوانده شده. آقا، من بد، من دوزاری، به درد نخور، به هرچی روضه روی این منبر خوانده شده، این دعای ما را امشب مستجاب کن. یک ذره از مصیبت شه زاده را بچشیم، بعد دیگر مضطرّ امام زمان می شویم.

زینب کبری سلام الله علیها قنداقه را که آوردند، گفتند داداش حسین، انظر الی شفّیک. نگاه کن لب هایش پوست انداخته.. ترک خورده.. لب های کوچکش ترک ترک شده.. خون می آید از خشکی، از تشنگی.. نه آب هست، نه مادرش شیر دارد.

آخ جگر اربابمان پاره شد. قنداقه را از خواهر گرفتند. این هم خیلی درد است. تا بغل گرفتند، کان الحسین یضللّه بردائه. یعنی عبا را کشیدند روی صورت آقازاده، باد می زدند که نه گرمش بشود، نه آفتاب به او بخورد.

بعد باورت می‌شود این سر، چهل روز روی نیزه بود؟

حسین آمد به میدان و / علی اصغر در آغوشش / چو ابری بر روی ماهی / عبای شاه روپوشش /

شاه! کارش به کجا رسیده؟ شاه گفت مُنُوا علی بن المصطفی.. شاه گفت سر من منت بگذارید.

یا قوم إن لم ترحمونی.. اگر به من رحم نمی‌کنید..

اگر به زعم شما من گناه‌کارِ شمایم / ندارد هیچ گناهی، علی اصغر هست این

یا قوم إن لم ترحمونی.. اگر به من رحم نمی‌کنید، فآرحموا هذا الطّفل الرّضیع. به این شیرخواره رحم کنید.

أما ترونه كيف يتألّطى عطشا!

یعنی خودتان دارید می‌بینید. یعنی همه داشتند حالش را می‌دیدند. یعنی رباب هم این حال را دیده بوده.. یعنی ارباب

داشته می‌دیده..

بینید چه جور دارد بال بال می‌زند.

وای! بعد از این جمله، چی آدم را می‌سوزاند؟ یک حرام‌زاده بلند شد، یک بی‌شرف بلند شد..

خدایا هر کسی بوده، عذابش را زیاد کن. خدایا کاش حرفش را زینب کبری نشنیده باشند. کاش رباب نشنیده باشند.

گفت به حسین اعتماد نکنید. خودش تشنه‌اش شده، دیده به او آب نمی‌دهیم، بچه‌اش را بهانه کرده، دل ما بسوزد، به

او آب بدهیم، بعد خودش بخورد!

فرمودند به خدا در عمرم دروغ نگفتم. بگیرید خودتان سیرابش کنید، برش گردانید.

هنوز حرف اربابمان تمام نشده بود.. فرمأه حرمله..

بین تیر را که از چله کمان بیرون می‌آید، با تیر بیا جلو..

فرمأه حرمله بسهمٍ مُحدّدٍ مسمومٍ له ثلاثه شعْب فذُبِحَ مِنَ الأذُنِ إِلَى الأذُنِ..

سریع بند کفن را باز کرد.. کفن می‌گویم اشتباه گفتیم؟ قن‌داقه! بند قن‌داقه را باز کرد: بال بال بزن بابا راحت..

دید حالش خراب است. فَتَبَسَّمْ فِي وَجهِ الحسین.. یک لبخند به صورت بابا زد.

وای رباب! وای رباب! وای رباب...

حرمله خیر نبینی گل من نورس بود / کشتنش تیر نمی‌خواست، نسیمی بس بود

وای رباب! وای رباب! وای رباب.. نه، وای نه، آه رباب! این آه خودش تسبیح است. از جگرت آه بکش. آه رباب! آه

رباب! آه رباب...

اللهم عجل لوليک الفرج